



تو شاهکار خالقى!

نویسنده :

محمد رضا کوچکرایى

با همکارى مهندس فاطمه کوچکرایى



- ۱ سپاسگزاری
- ۲ سخنی با قلم محمدرضا کوچکزایی
- ۵ حاصل از عبارات تأکیدی و اگرها!
- ۶ قبل از مطالعه
- ۹ شما کیستید؟ چگونه کسی هستید؟
- ۵۳ تغییر از تو آغاز می شود
- ۷۲ زندگی به چه معناست
- ۸۵ زندگی یاد و خاطره است
- ۱۰۰ زندگی باید کرد، زندگی باید ساخت
- ۱۱۰ زندگی زیباست ای زیبا پسند
- ۱۴۱ به خودت برس، به جورایی صفا کن
- ۱۵۵ بشتاب که عمر در شتاب است
- ۱۷۸ لحظه به لحظه شاد باش
- ۲۰۲ خنده بهترین اسلحه جنگ با زندگی است
- ۲۱۲ ناامید نشی، هان ...
- ۲۲۳ پیش به سوی موفقیت

اسپاسگزاری!

■ نخستین سپاس به پیشگاه حضرت دوست که هرچه داریم و هرچه هست از اوست.

■ سپاس از سرچشمه‌ی موعظه و حکمت، پیامبر اکرم (ص).

■ سپاس از سرچشمه‌های حکمت، موعظه و نصیحت!

■ چراغ‌های نبوت و ولایت! نگهبانان دانش و فضیلت! همان چهارده چراغ درخشان در آینه‌ی ملکوت و رحمت!

با سپاس فراوان

محمد رضا کوچکزایی - پائیز ۹۱

خدایا خواستم کمکم کنند؛ همه مرا تحقیر کردند، کوچک شمردند، فرشتگانت در آن لحظه برایم گریه سر دادند، اشک‌ها ریختند؛ زیرا به غیر تو روی آوردم! خودم را باور کردم، فرشتگانت شروع به آواز خواندن و پایکوبی و دست افشانی کردند. زیرا خودم را باور کردم، همان چیزی که تو می‌خواستی!!

سخنی با قلب محمد رضا کوچکزایی (ابوعلی سینای زمان)

سلام به خورشید سوزان که به من آموخت همیشه بتابم و بیخشم!
سلام به بهار زیبا که به من آموخت همیشه سر سبز و شاد باشم!
سلام به چشمه‌ی زیبا که به من آموخت همیشه آرامش بخش باشم!
سلام بر کبوتران عاشق که به من آموختند همیشه عاشق باشم!

می‌خواهم برایت سخن بگویم؛ همانند آب روان در چشمه‌ساران، همانند نسیم خنک صبح بر گندمزار، همانند آواز قناری بر درخت سیب، همانند باریدن نم‌نم باران در یک صبح بهاری، همانند رقص کبوتر عاشق در آسمان.

می‌خواهم از تو بگویم از ارزش ولایت، از وجود طلائیت که درون توست! می‌خواهم آن آتشفشانی که، درون توست بیدارش کنی! خودت را باور کنی! می‌خواهم بگویم اگر خودت را باور کنی فرشتگان شروع به دست افشانی و آفرین گفتن می‌کنند!

می‌خواهم به تو بگویم تو هم می‌توانی همانند طاووس، زیباییت را به رخ جهانیان بگذاری، می‌خواهم به تو بگویم با تغییر خودت می‌توانی

زندگیات و نگرش افراد پیرامون خودت را، به راحتی عوض کنی،
می‌خواهم به تو بگویم خودت را همان‌گونه که هستی، بپذیر تا
احساس امنیت و آرامش کنی!
می‌خواهم زندگی را برایت توصیف کنم، می‌خواهم زندگی زیبایی را دو
صد چندان زیبا کنم!

می‌خواهم بگویم پایان هر سردی و هر خشکی و هر غمی، سرسبزی
و طراوت و لطافت است. می‌خواهم به تو بگویم پس هر طوفان بارانی،
رنگین‌کمانی می‌آید!

می‌خواهم تو را به دوران کودکی بازگردانم! با آن خاطرات شیرینش!
می‌خواهم برای هر «امروزی» این‌گونه باشی :

- ۱- فقط برای امروز شاد باشی.
- ۲- برای امروز تلاش کنی.
- ۳- امروز به فکر بدنت باشی.
- ۴- برای امروز زندگی کنی.
- ۵- برای امروز وقت خودتو تنظیم کنی.
- ۶- با خدا راز و نیاز کنی.
- ۷- برای امروز به دیگران کمک کنی.....

می‌خواهم به تو بگویم دیروز، دیروز بود!
امروز، امروز است؛ پس مگذار لحظه‌ایی جز شادمانی بگذرد!
ولی فردا، فردا نیست!
طلوعی از امید و زندگیست!

می‌خواهم از معجزه‌ی خنده بدانی! می‌خواهم بدانی خنده تو را همانند
گل سرخ، زیبا می‌کند! می‌خواهم بگویم خنده تو را آسمانی می‌کند!
می‌خواهم آن کلمه‌ایی که به نام شکست، که اصلاً وجود ندارد و در
ذهنت ثبت کرده‌ایی از ذهنت، پرتش کنی به دور و به خودت بیالی
و مغرور باشی و سرافراز!

آرزومند عشق خدا وجودت را لبریز کند!
 به جای اینکه آزرده شوی، شاد باشی!
 به جای این که عصبانی شوی، کنجکاو باشی!
 به جای این که کینه بورزی، دوست داشته باشی!
 به جای نگران بودن، وارد عمل شوی!
 از خداوند متّان می‌خواهم همیشه!
 لطف در نگاهت! حق بر زبانت!
 بخت بر لبانت! عشق در قلبت جاری باشد!

با سپاس فراوان

((حمد رضا کوچکزایی. پاییز - ۹۱ مشهد مقدّس))